

دیوان
پروین اعتصامی

با مقدمه ملک الشعراء بهار

انتشارات آوازی دانیال

تهران - ۱۳۹۴

سرشناسه: اعتصامی، پروین، ۱۲۸۵ - ۱۳۲۰. عنوان و نام پدیدآور: دیوان پروین اعتصامی / با مقدمه ملک الشعرای. مشخصات نشر: تهران: آوای دانیال، ۱۳۹۴. مشخصات ظاهری: ۲۸۷ص. شابک: ۳-۰۹-۸۱۴۳-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت فهرست‌نویسی: فیفا، موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴. شناسه افزوده: بهار، محمدتقی، ۱۲۶۵ - ۱۳۳۰، مقدمه نویسنده: رده‌بندی کنگره: PIR۷۶۱۴/آ۳ ۱۳۹۴. رده‌بندی دیویی: ۸۱۶/۶. شماره کتابشناسی: ۴۰۵۳۳۲۳



دیوان پروین اعتصامی

با مقدمه ملک الشعرای بهار

ناشر: انتشارات آوای دانیال

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

ناظر چاپ: جعفر شیرمن

چاپ و صحافی: آراین

شابک: ۳-۰۹-۸۱۴۳-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

انتشارات آوای دانیال

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه بهشت آیین، پلاک ۲۸

تلفن: ۶۶۴۱۴۴۳۵ - ۶۶۴۱۰۵۱۴ - ۹۱۲۳۳۴۰۱۶۵

فهرست

۵۶	گنج هستی	۷	مقدمه
۵۹	گوهر فروش کان قضا	۱۵	روزگار حادثه و سختی
۶۰	باده معرفت	۱۷	راه ناهم آرا
۶۱	پرتگاههای راه هوی	۱۸	کلستان جان
۶۳	دانش، گوهر جان	۱۸	دلی در باغ جان
۶۴	اوراق پراکنده کمال	۲۲	اهریمن روزگار
۶۵	رنگ‌ها و نیرنگ‌ها	۲۳	یادگار صفا ایا
۶۶	آزادگان پاکدل	۲۵	سنگ اهرمن
۶۸	دزد زمانه	۲۶	آئینه خرد
۷۰	گلشن تحقیق	۲۸	آسمان علم
۷۱	هوای دیروز و فردا	۳۰	قافله عمر
۷۲	طائر علین	۳۰	بهار بی خزان
۷۲	گره بی خریدار	۳۶	هنگام بیداری
۷۳	سناخت زیار و سود	۳۷	برده تن
۷۴	فزوننی، زاد کمر	۳۸	شاهین عمر
۷۵	اهریمن راه دل	۴۱	خامه دهر بر شکوفه
۷۷	آئینه طلب	۴۲	دامنی لؤلؤ و مرجان
۸۲	ترازوی چرخ اخضر	۴۵	اوراق
۸۵	نهنگ ناشتای نفس	۴۸	بزرگان مآل اندیش
۸۵	آتش دل	۴۹	تاوان عمر گمشده
۸۶	آرزوها (۱)	۵۰	فرشته خویان
۸۷	آرزوها (۲)	۵۰	رهسپار در روشنائی
۸۷	آرزوها (۳)	۵۲	بانوی آراسته به هنر
۸۷	آرزوها (۴)	۵۴	گل‌بند گوهرین

۱۱۴	پایمال آرزو	۸۸
۱۱۵	پایه و دیوار	۸۸
۱۱۷	پیام گل	۸۹
۱۱۷	پیک پیری	۹۰
۱۱۸	پیوند نور	۹۱
۱۲۰	تاراج روزگار	۹۲
۱۲۱	توانا و ناتوان	۹۴
۱۲۱	توشه پژمردگی	۹۴
۱۲۱	تهیدست	۹۵
۱۲۳	تیر و کمان	۹۵
۱۲۴	تیره بخت	۹۶
۱۲۵	تیمارخوار	۹۶
۱۲۷	جامه عرفان	۹۷
۱۲۸	جان رتن	۹۷
۱۲۹	جمال حق	۹۹
۱۳۱	جولایِ خدای	۱۰۰
۱۳۴	چند	۱۰۲
۱۳۴	حدیث مرمر	۱۰۳
۱۳۵	حقیقت و مجاز	۱۰۴
۱۳۶	خاطر خشنود	۱۰۴
۱۳۷	خوان کرم	۱۰۶
۱۳۹	خون دل	۱۰۸
۱۴۰	درخت بی بر	۱۱۰
۱۴۱	دریای نور	۱۱۰
۱۴۳	دزد خانه	۱۱۱
۱۴۴	دزد و قاضی	۱۱۲
۱۴۵	دکان ریا	۱۱۳
	آرزو	
	آرزوی پرواز	
	آرزوی مادر	
	آسایش بزرگان	
	آشیان ویران	
	آئین آینه	
	احسان به شمر	
	ارزش گوهر	
	گوهر انک	
	اشک یتیم	
	امروز و فردا	
	امید و نومیدی	
	اندوه فقر	
	ای رنجبر	
	ای گربه	
	ای مرغک	
	باد بروت	
	بازی زندگی	
	بام شکسته	
	بلبل و مور	
	برف و بوستان	
	برگ برگریزان	
	بنفشه	
	بهای جوانی	
	بهای نیکی	
	بی آرزو	
	بی پدر	

۱۸۳.....	شرط نیکنامی	۱۴۷.....	دو محضر
۱۸۴.....	شکایت پیرزن	۱۵۰.....	دو همدرد
۱۸۵.....	شکسته	۱۵۱.....	دو همراز
۱۸۶.....	تیره بخت	۱۵۲.....	دیدن و نادیدن
۱۸۸.....	شوق برابری	۱۵۴.....	دیده و دل
۱۸۹.....	صاعقهٔ ما، ستم اغتیاست	۱۵۵.....	دیوانه و زنجیر
۱۹۱.....	صاف و دُرد	۱۵۷.....	ره
۱۹۱.....	صید پریشان	۱۵۸.....	زخم و خفاش
۱۹۴.....	طفل یتیم	۱۶۰.....	راه دل
۱۹۵.....	طوطی و شکر	۱۶۰.....	رفوی وقت
۱۹۷.....	عشق حق	۱۶۲.....	رنج نخست
۱۹۸.....	عمر گل	۱۶۳.....	روباه نفس
۱۹۹.....	عهد خونین	۱۶۴.....	روح آزاد
۲۰۰.....	عیبجو	۱۶۶.....	روح آزرده
۲۰۲.....	غرور نیکبختان	۱۶۷.....	روش آفرینش
۲۰۴.....	فرشته انس	۱۶۸.....	زاهد خودبین
۲۰۷.....	فریب سرت	۱۷۰.....	سپید و سیاه
۲۰۹.....	فریب آسم	۱۷۰.....	سختی و سختی‌ها
۲۱۰.....	فلسفه	۱۷۱.....	سرنوشت
۲۱۱.....	فائد تقدیر	۱۷۵.....	سرود خارکن
۲۱۳.....	قدر هستی	۱۷۶.....	سر و سنگ
۲۱۴.....	قلب مجروح	۱۷۷.....	سعی و عمل
۲۱۵.....	کارآگاه	۱۷۸.....	در ترازوی قضا
۲۱۶.....	کارگاه حریر	۱۷۹.....	سیه روی
۲۱۷.....	کاروان چمن	۱۸۰.....	شاهد و شمع
۲۱۷.....	کارهای ما	۱۸۰.....	شب
۲۱۹.....	کریاس و الماس	۱۸۲.....	شباویز

۲۵۹	مرغ زیرک	۲۲۰	کعبه دل
۲۶۰	مست و هوشیار	۲۲۲	کمان قضا
۲۶۱	معمار نادان	۲۲۴	کوته نظر
۲۶۳	مناظره	۲۲۵	کودک آرزومند
۲۶۴	مور و مار	۲۲۵	کوه و کاه
۲۶۵	ناآزموده	۲۲۶	کیفر بر هنر
۲۶۷	نا اهل	۲۳۰	گذشت بجز ناصحل
۲۶۸	ناتوان	۲۳۱	گرگ و سگ
۲۶۹	نامه به نوشیروان	۲۳۱	گرگ و شبان
۲۷۰	نشان آزادگی	۲۳۳	گره گشای
۲۷۰	نغمه خوشه چین	۲۳۵	گریه بی سود
۲۷۱	نغمه رفوگر	۲۳۵	گفتار و کردار
۲۷۳	نغمه صبح	۲۳۷	گل بی عیب
۲۷۵	نکته ای چند	۲۳۷	گل پژمرده
۲۷۵	نوحش بیجا	۲۴۰	گل پنهان
۲۷۶	نکره شرابی خیران	۲۴۰	گل خودرو
۲۷۷	نکوهش یک نمیده	۲۴۲	گل سرخ
۲۷۷	نوروز	۲۴۴	گل و خار
۲۷۸	نهای آرزو	۲۴۵	گل و خاک
۲۷۹	نیکی دل	۲۴۶	گل و شبنم
۲۷۹	هر چه بادا باد	۲۴۸	گله بیجا
۲۸۰	همشین ناهموار	۲۴۸	گنج امین
۲۸۲	یاد یاران	۲۴۹	گنج درویش
۲۸۵	مقطعات	۲۵۳	گوهر اشک
۲۸۶	در تعزیت پدر	۲۵۴	گوهر و سنگ
۲۸۷	این قطعه را برای سنگ	۲۵۶	لطف حق
		۲۵۸	مادر دوراندیش

مقدمه

در این روزها یکی از دوستان گلدسته‌ای از ازهار نو شکفته به دستم داد و منتهی به گردنم نهاد دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آگین. بوی گام چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. این گلدسته روحنواز عبارت بود از معانی و قصاید شاعره شیرین زبان معاصر خانم پروین اعتصامی که با تائیدی از اربع برآمده و نخستین بار مباشر طبع آن دیوان حقیر را به مطالعه آن اشتغال ساخت. ملاحظه چند صفحه از این دیوان مشاهده سبک متین و شیو استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفریفت که تنها این کتاب را بر سر روی نهاده و هر مشغله که بود پس پشت افکندم و تمامت آنرا خوانده، لذتی موفور بردم.

از آنجا که دوستی اشاره کرد دیوانی را از دیوان بنویسم. انجام مقصود را با نظر کنجکاوی در اجزاء کتاب بررسی نمودم و اداشتهایی آماده داشته، اینک به طور خلاصه و ایجاز بدانها اشارتی می‌رسانم. این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی آمیخته با سبک مستقل، و آن دو، یکی شیوه شعرای خراسان است خاصه استاد ناصح خسرو و دیگر شیوه شعراء عراق و فارس است، به ویژه شیخ مصلح الدین سعدی و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفا است و این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسم معانی و حقیقت جوئی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع بوجود آورده است.

قصاید این دیوان بوئی و لمحهای از قصاید ناصر خسرو دارد و در ضمن آنها ابیاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریاد می آورد بسیار است و بالجمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستمدیدگان و مفاد «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا فُلُؤْلٌ» و «نَجَى الْمُحْفَقُونَ» دل خونین مردم را، نا را سراسر تسلیتی است و در همان حال راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طرزی دلپسند بیان می کند و می گوید در ریای شریده زندگی با کشتی علم و عزم راهنورد باید بود و در فضای آلوده بازار و پر هنر پرواز باید کرد

علم سرمایه هست گنج زو مال روح باید که از این راه توانگر گردد
می توان گفت در قصاید طاهر گفتمار طوریت و در قطعات طوری دیگر، زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر قطعات به طرز سؤال و جواب یا مناظره بسته شده و گویا این سیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال و غرب ایران بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات، شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است و قصاید اسدی طوسی که در مناظره است مجموع آنها در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات نظم و نثر از نظامی گنجوی تا خواجوی کرمانی گواه این معنی است در اینجا در اسامی فکر خاتم پروین روشن می شود، زیرا اگر تنها پای بند تتبع شود، چون مناظرات به ندرت از اساتید باقی مانده و بیشتر اسلوب شعرای خراسان در مد نظر بوده و کتب چاپ شده هم از همان جنس بیشتر در دسترس می باشد، بایستی این قسمت یعنی قطعات مناظره از این دیوان حذف می شد و از اصل به خیال گوینده نمی رسید، لکن پیداست که شاعره ما میراث قدیم نیاکان عراقی خود را در گنجینه روح ذخیره داشته و با وجود تأثیر مطالعه قصاید شاعران خراسان یا کلیات شیخ شیراز، باز نخبه وجل

گفتارش در زمینه عادات و رسوم زاد و بوم اصلی است معلوم نیست چرا شیوه مناظره که از قدیمترین اسلوب حسن اداء مقصود و یکی از بزرگترین طرز سخنگوئی و استادی شمال و غرب ایران بوده تا این حد در زیر سبک خراسانی، محکوم به زوال شده است و که جز قسمت کمی از آن در کتب خطی و مختصری غیر قابل ذکر در ضمن سایر آثار اساتید چیزی بر جای نمانده است بالجمله آنچه معلومست خانم پروین از روی تربیت و غریزه خویش بار دیگر این شیوه پسندیده را در قطعات جاوید خود احیاء کرده است.

باری از قرائت قصاید پروین لذتی بردم و دیگر بار نغمات دلفریب دیرینه با درسم آشنا شد. در خلال این نغمه‌های موزون و شورانگیز که پرده و نیم پرده تدبیر را فید می‌آورد آهنگهای تازه نیز به گوش رسید که دل شکسته و خاطر افسرده را پس از آن بیانات حکیمانه و تسلیتهای عارفانه به سوی سعی و مساعید حیات اغتنام وقت کسب کمال و هنر و همت و اقدام نیکبختی و فضیلت رسانائی می‌کند

دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست

از نام سرخون شدن و گفتن این قضاست

در آسمان علم عمل برترین پیر است

در کشور و جلوه هنر برترین غناست

میجوی گر چه عزم تو ز اندیشه برتر است

میجوی گرچه راه تو درک ما نداشت

خواننده در این قصاید خود را یکباره در عوالمی رنگارنگ که به صورت یک عالم مستقل درآمده باشد می‌بیند. طرز بیان ناصر خسرو را در تمثیلات سنائی و استغنائی حافظ را در فصاحت و صراحت سعدی می‌نگرد حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی پاک سرشت جای بجای در خود نمائی و جلوه‌گری است و عجب آنکه اینهمه ساز و برگ و

آراستگی و ترکیبات مختلف را چنان در یک کالبد جای داده و قبلاً در ضمیر مُرکّب ساخته است که گوئی این اشعار همه در یکساعت گفته شده است. احساسات متضاد و احوال و حوادثی که شاعر را برانگیخته هیچ وقت طرز و سبک خاص او را از اختیارش بیرون نیاورده است.

باخبر باش که بی مصلحت و قصدی آدمی را نبرد دیو به مهمانی
از دای طمع و گرگ طبیعت را گر بترسی نتوانی که بترسانی
کرتابی به دلی نوش و توانی ده که مبادا رسد آروز که نتوانی
خون چندی در دهان سنگای لعل مشترهاست برای گهر کانی

خواننده محترم که خواه است از خواندن قصاید خسته شود به قسمت مقطعات که روح ایرادیه آن است می‌رسد. اینجا دیگر خستگی نیست. لطف بیان و دقت معانی، ذوق و ابتکار در اینجا اتفاق و امتزاجی بسزا دارد. گوینده ماهر خود را در آن قسمت زیادتیر نشان می‌دهد، یا به قول «مخفی» زیادتیر پنهان می‌کند:

در سخن مخفی شدم چون رنگ و بو در برگ گاه

هر که خواهد بداند و اندر سخن بیند مرا

از پنج شش غزل که چون غزل سازی ملایم مع پر این نبوده قصاید کوتاهش باید خواند، چون بگذریم می‌رسیم به مثنوی که کوتاه و مختلف آلوزن و قطعه‌های زیبای دلپذیر و طرزهای کهنه و نو که پروین زیادتیر استقلال و شخصیت خود را در آنها به کار برده عالم خیال و حقیقت و عواطف رقیقه را در هر قطعه ماهرانه بهم آمیخته و ریخته کار کرده است خانم پروین در قطعات خود مهر مادری و لطافت روح خود را از زبان طیور، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می‌کند، گاه مادری دلسوز و غمگسار است و گاه در اسرار زندگی با ملای روم و عطار و جامی سرهمقدمی دارد.

مُرغک اندر بیضه چون گردد بدید گوید اینجا بس فراخ است و سپید

عاقبت کان حصن سخت از هم شکست عالمی بچند هه بالاو پست
 گه پر آزاد در کُسه‌سارها گه چمد سرمست در گلزارها
 ولی بیشتر خود پروین است که اینجا به خانه داری پرداخته است و
 افکار لطیف و پر شور اوست که به صد هزار جلوه بیرون آمده و سزاوار
 است که با صد هزار دیده آنرا تماشا کنند.

منز آنجاست که از زبان همه چیز سخن می‌گوید، چشم و مژگان، دام و
 دانه، درو مار، سوزن و پیرهن، دیگ و تاوه، خاک و باد، صیاد و مُرغ،
 شبم، ابر و باران، کرباس و الماس، کوه و کاه، بالاخره جماد و نبات و
 انسان و حیوان، معانی مانند امید و نومیدی و لطایف و وبدایع دیگر... و
 عاقبت خواننده را در الم الف و لیل و کلیله و دمنه و عوالم طفولیت و
 جوانی و پیری و هزاران احوال دُرّونی و بُرونی سیر می‌دهد و تسلیت
 می‌بخشد، ماکیان، کبر، گشت، گریه دزد، رُوباهی که در کمین ماکیان
 است، جوجه‌های مُرغ کردک غیر عجز مسکین ناتوان، گل پژمرده،
 مَرکَبِ قسمتی از خیالات گویند. بود و نماند را در زیر غره‌ای می‌نشانند و با
 این اسباب و ابزارها به صد رنگ آمیزی و افرونگری اندوهگین می‌کند و
 متفکر می‌دارد و به ندرت می‌خنداند، دانه در فکر است بیشتر نگران
 وظایف مادری است و قتیکه از این اندیشه‌ها خسته می‌شود، به یاد لطف
 حق می‌افتد و این قطعه را (قطعه لطف حق) را مرده می‌شاید و خواننده
 را با حقایق و افکاری بالاتر آشنا می‌سازد و در همان حال نیز از وظیفه
 مادری دست بر نمی‌دارد و باز هم مادری است نگران.

مادر موسی چو موسی را به نیل در فکند از گفته ربّ جلیل
 خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه گفت کای فرزند خُرد بیگناه
 گر فراموش کند لطف خدای چون رهی زین کشتی بی نا خدای
 گر تیارد ایزد پاکت، به یاد آب، خاکت را دهد ناگه بباد
 نفس را مطابق تعبیر عرفا می‌شناسد، اهریمن را که روح آریائی با آن

وجود دوزخی کینه دیرینه دارد همه جا در کمین جان پاک آدمی می داند
مهر و عاطفت و اشفاق و علم و فضائل.

اخلاق را طریقه رستگاری دانسته و تشکیل خانواده مهربان و کودکان
نورس و سعادت آرام و بی سرو صدا را نتیجه حیات می پندارد. این دیوان
از افکار و خیالات و تعبیرات دیگران خالی نیست. ممکن است تتبع خانم
پروین یا حافظه قوی و ادراک پاک او بر مأخذ و مصدر فلان تعبیر یا تشبیه
آگاه نماند، لکن هرچه هست نتیجه خود اوست. فی المثل، اگر اختلاف و
گفتگو، دل دیده را در رباعی سعدی دیده است:

تفسیر دل بود گناه از دیده آه از دل و صد هزار آه از دیده

و همین معنی را زبان بابا طاهر عربان شنیده:

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بپند دل کند یاد

نخواستہ است از سر این مضمون درگذرد و قطعه دیده و دل را ساخته
اما تمام تر و لطیف تر و با نتیجه ای که خواننده قانع و راضی شده فراموش
می کند که این معنی را پیش از این به اختصار شنیده است.

ترا تا آسمان صاحب نظر کرد سراشته را مست و بیخبر کرد

شما را قصه دیگرگون نوشتند حساب کتاب با خون نوشتند

هر آن گوهر که مزگان تو می سفت نهان با من هزاران دمه می گفت

مرا شمشیر زد گیتی ترا مشت ترا رنجور کرد اندام ترا کشت

اگر سنگی ز کُوی دلبر آمد تو را بر پا و ما را بر سر آمد

بُتی گر تیر ز ابروی کمان زد ترا بر جامه و ما را به جان زد

ترا یک سوز و ما را سوختن است ترا یک نُکته و ما را سخن است

خانم پروین در حجر تربیت پدر دانشمند و فاضل خود آقای یوسف
اعتصامی آشتیانی «اعتصام الملک» پرورش یافته، فارسی و عربی و
ادیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فرا گرفته و زبان
انگلیسی را در تهران و در مدرسه آمریکائی دختران تحصیل کرده و دوره

آن را به پایان رسانیده است. در این مدت اشتغال ساختن دیوانی با این زیباییها و با این آب و رنگ دلفریب خاصه با این یکدستی و فصاحت و روانی و مزایاییکه شمه‌ای از آن گوشزد گردید کار مردان فارغ‌بال نیست تا چه رسد به مخدره‌ای که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و شاید مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است.

در ایران که کان سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند جای تعجب نیست، اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانائی و طبعی مقدمات تتبع و تحقیق شاعری چنین نغز و نیکو بشیراید از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.

خانم پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احیاناً به قول نظامی عروضی دوازه هر بیت شعر از اساتید حفظ نداشته باشد باز بقدریکه وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال متقدمین تا درجه‌ای که ضرورت دارد آشنا خواند آسان است.

هر گاه تنها غزل «سفر اشک» از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشد تا چه رسد به «لطف حق» «کبه دل» «گه هر اشک» «روح آزاد» «دیده و دل» «دریای نور» «گوهر و سنگ» «دش مهر» «ذره» «جولای خدا» «نغمه صبح» و سایر قطعات که همه از او و هر یک برهان آشکار بلاغت و سخندانی اوست. شاید خواننده شوره سر را بر ما بپرسد: پس این دیوان در باره عشق که تنها چاشنی شعر است چه می‌گوید؟ آری نباید این معنی را از یاد برد، زیرا هر چند، شاعره مستوره را عزت نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد، اما چون نیک بنگری صحیفه‌ای از عشق تهی نمانده است لکن، نه آن عشقی که در مکتب لیلی و مجنون درس می‌دادند،

عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوز و گداز فراق و هزاران افسانه دیگر جزء لاینفک آن می بود، عشقی که اتفاقاً امروز مفهوم حقیقی خود را از کف داده و جز الفاظی چند بر زبان مقلدان مکتب قدیم از آن برجای نیست. چنین عشق و طریقه مُبتدل در این دیوان نمی توانست، به وجود آید زیرا با حقیقت گوئی مخالف و با شخصیت گوینده نیز مغایر بود.

از این معنی که بگذریم می رسیم به عشق واقعی، و آن عشقی که شعراء بزرگ بدان نیاز فرود آورده اند، عشقی که به حقایق و معنویات و معقولیات وابسته است عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده چنین، عشقی است که گفتیم اساس این دیوان است.

هنر بزرگ شاعر ما در همین جاست که توانسته است این معنی بزرگ را همه جا در گفتار خود به یکسان جاذب و اسلوبی لطیف پیوراند و حقیقت عشق را مانند میوه پات و منزهانه از الیاف خشن و شاخ و برگ بیهوده و مسموم جدا ساخته باشد و با صفای اثیرو رخسندگی نور و چاشنی روح بر سر بازار سخن رواج دهد. خلاصه سخن شناسان را به خواندن این دیوان دعوت کرده توفیق گوینده شعر را از پروردگار سخن خواستارم.

۲۱ بهار

تهران، مرداد ۱۳۱۴